



NEBRAS
Academic and Research Quarterly
Issue 9, Spring 2025
Special Issue on “Self and Otherness”



Othering and Its Consequences in Afghanistan

Dr. Sayed Mushtaq

PhD in Sociology and Professor at Kabul University of Education

ORCID ID: 0000-0003-1740-8013

E- Mail: abdulsamad.moshtaq@gmail.com

Mohammad Nateqi

Lecturer at Kabul University of Education

Email: Moh.nadery@gmail.com

ABSTRACT

Article type: Research Article

Article history:

Received: April 9, 2025

Accepted: May 28, 2025

Published online: June 21, 2025

This article explores the concept of othering and its ramifications within Afghan society. The data analyzed in this study were collected through a mixed-method approach—combining qualitative content analysis and survey research—and were examined through a meta-analytical framework. To elucidate the semantic field and conceptual scope of othering, the study draws upon the most relevant and explanatory theoretical perspectives, thereby seeking to establish a solid academic ground for examining the multifaceted dimensions of this phenomenon. Inspired by the theoretical insights on othering, the research penetrates the social fabric of Afghanistan to identify and analyze the key parameters that constitute the principal outcomes of othering in this context. The findings reveal that phenomena such as segregation, the decline of generalized social trust, systemic discrimination, and the weakening of social cohesion emerge as the most significant and detrimental consequences of othering within Afghanistan’s socio-historical milieu.

Keywords: Othering, Segregation, Social Trust, Discrimination, Social Cohesion.



نبراس

فصلنامه علمی - پژوهشی

شماره نهم، بهار ۱۴۰۴

ویژه "خود و دیگری"



غیریت سازی و پیامد های آن در افغانستان

دکتر سید عبدالصمد مشتاق

دکترای جامعه شناسی و استاد دانشگاه تعلیم و تربیه کابل

ORCID ID: 0000-0003-1740-8013

E-Mail: abdulsamad.moshtaq@gmail.com

محمد ناطقی

استاد جامعه شناسی دانشگاه تعلیم و تربیه کابل

E-Mail: Moh.nadery@gmail.com

چکیده:

نوع مقاله: مقاله پژوهشی

تاریخچه مقاله:

دریافت شده: ۱۹ حمل / فروردین ۱۴۰۴

پذیرفته شده: ۷ جوزا / خرداد ۱۴۰۴

منتشر شده به صورت آنلاین: ۳۱ جوزا / خرداد

در این مقاله به مفهوم غیریت سازی و تبعات آن در جامعه افغانستان پرداخته شده است. داده های مورد تحلیل در این مقاله به شیوه ی تلفیقی (تحلیل محتوای کیفی و پیمایشی) گرد آوری گردیده و با یک رویکرد فرا تحلیل گرایانه مورد بحث قرار گرفته است. برای آشکار ساختن فضای معنایی و گستره مفهومی "غیریت سازی" از مرتبط ترین و تبیین کننده ترین رویکرد های نظری بهره برده شده و سعی گردیده است تا بستر مناسب علمی برای کند و کاو در سویه های متکثر این موضوع فراهم آید. با الهام گیری از دیدگاه های نظری مطروحه پیرامون غیریت سازی، تلاش شده است تا نقبی به درون جامعه افغانستان زده شود؛ از رهگذر این نقب به تحلیل پارامتر های پرداخته شده است که به عنوان عمده ترین پی آورد های غیریت سازی در افغانستان به حساب می آید. در نتیجه مواردی چون: جدایی گزینی، افول اعتماد اجتماعی، تبعیض سیستماتیک و کم رنگ شدن وفاق اجتماعی به منزله پیامد های نا میمون غیریت سازی در بستر اجتماعی - تاریخی افغانستان مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

واژگان کلیدی: غیریت سازی، جدایی گزینی، اعتماد اجتماعی، تبعیض، وفاق اجتماعی.

۱. طرح مسئله

"غیریت سازی" یک مفهوم ریشه دار و سالخورده در استراتژی سیاست های خارجی ابرقدرت های باختری است که پیشینه آن به بنیان های معرفت شناختی و آنتولوژیک مدرنیته در غرب برمی گردد. از صبحگاهی که رنه دکارت، به عنوان پدر راسیونالیزم و پیش کسوت تفکر مدرن پا در عرصه تفلسف می نهد، دنیا را همچون بزنگاهی می بیند که گویا تمام آفرینش در دو صف (آزادادی نژاد و دیگران، ۱۴۰۳: ۱۶۶ - ۱۳۳) و دو اردوگاه متخاصم در یک پیکار آشتی ناپذیر نسبت به یکدیگر قرار گرفته اند. سوژه در مقابل آبه، عقل در برابر سنت، علم علیه ایمان، طبیعت در برابر متافزیک، تجربه در مقابل شهود، انضمام در برابر انتزاع و ... یعنی تمام پدیده ها در دو ستونی در برابر هم ریخته می شود (ستون الف و ستون ب) و ارجح دانستن "الف" نسبت به "ب". این سنت دکارتی، تمام گستره معرفت شناختی عصر مدرن را می پیماید. اکثریت قریب به اتفاق بنیان گذاران تفکر مدرن، دستگاه های فکری شان را بر شالوده همین جهان بینی دو انگارانه^۱ دکارتی بنا می کنند؛ و اعتقاد به دوالیزم ماهیت ذاتی خرد باختری در عصر مدرن را رقم می زند. غیریت سازی "مولود همین جهان بینی است که سر انجام به موثر ترین استراتژی توسعه طلبانه قدرت های غربی تبدیل می شود. زیرا خرد مدرن تمایل به قطب بندی جهان دارد و تمام پدیده ها را در دو ستون (الف و ب) قرار می دهد که اسم ستون "الف" را "خود/خودی" می گذارد و اسم ستون "ب" را "دیگر/غیر" می گذارد. که اولی همه از جنس خوب، مفید، زیبا، پیشرفته، و دومی همه از نوع، بد، مضر، زشت، عقب مانده، به شمار می روند. غیریت سازی به فرایند اجتماعی و فرهنگی اطلاق می شود که در آن یک گروه (حسب معمول قوی تر یا مسلط) سایر گروه ها یا فرهنگ ها را به عنوان "دیگر" و متفاوت از خود تعریف می کند. این فرآیند همواره شامل ایجاد تصورات قالبی و اندیشه های کلیشه ای^۲ است که دیگران را ناتوان، خرافاتی، وحشی و غیرمتمدن معرفی می کند. در نتیجه، این تصور به توجیه سلطه و برتری طلبی یک گروه بر دیگری "تحمیل می شود" (سلطانی، ۱۳۸۴: ۱۱۲). "افغانستان که هم از نظر گذشته تاریخی، هم از رهگذر موقعیت جغرافیایی و نیز به لحاظ ساخت اجتماعی - سیاسی، به تمام معنا یک کشور نامتجانس و متکثر بوده" (باقری، ۱۳۹۶: ۱۸۲-۱۴۹) و سیاست غیریت سازی را بیش از همه میدان داده است. غیریت سازی هم در سطح فرا ملی و هم در سطح فرو ملی. در سطح فرا ملی، استراتژی غیریت سازی باعث تقابل و رویارویی با قدرت های جهانی شده و مانع جدی تعامل و روابط مثبت با قدرت های جهانی و منطقوی گردیده است. به جایی استفاده از خرمنندی سیاسی و طرح چگونگی استفاده از امکانات جهانی در مواجهه با چنین پیش آمد های تاریخی، گرفتار احساسات مذهبی، قومی و ایدئولوژیکی شده است. در حالیکه کشور هایی چون: مکزیک، برازیل، مالیزی، اندونیزی، فلیپین و ... تجربه طولانی تر اشغال و استعمار را نسبت به افغانستان دارند، اما آنها به آبادی وطن و قدرت مندی آینده شان از طریق سازش با قدرت های جهانی و استفاده از فرصت های تاریخی، فکر کرده اند. در سطح فرو ملی نیز غیریت سازی در قالب "قومیت"، "مذهب" و "زبان" برجسته شده است، تا جایی که امروزه مناسبات اجتماعی حتا در گروه های اولیه اجتماعی در چارچوب قومیت، مذهب و زبان تحلیل می شود، معمولی ترین کنش ها برچسب قومی، مذهبی یا زبانی دریافت می کند. چنانچه شاران می گوید:

ساختار دولت افغانستان پس از ۲۰۰۱ کاملاً شکل قومی گرفته بود زیرا؛ کارمندان اداری نه کارمندان دولتی، بلکه کارمندان گروه های قومی و سیاسی بودند که آنان را به مقامات دولتی رسانده بودند. به این ترتیب آنان می توانستند با استفاده از موقعیت ها و ارتباطات شان در درون دولت، منافع قومی خود را گسترش دهند، نه منافع ملی را (شاران، ۱۳۹۶: ۹۸-۹۷).

فاصله قومی، پذیرش قومی را یکسره در محاق قرار داده است. جنگ و صلح، سیاست و زندگی اجتماعی در افغانستان در طول یک قرن گذشته، همواره متأثر از ساختارهای قومی، تفاوت های فرهنگی، مذهبی و زبانی بوده است. این ویژگی ها نه تنها زمینه ساز توسعه افغانستان نگردید بلکه همواره به عنوان عوامل به وجود آورنده شکاف های قومی، مذهبی و زبانی از یک سو و تبعیض و نابرابری های اجتماعی از سوی دیگر عمل کرده اند، از همین رو گفته می شود:

این شکاف ها و نابرابری ها از عوامل زیربنایی ایجاد بحران ها در این کشور بوده است و پس از یک قرن، همچنان مانع عمده برای شکل گیری ساختارهای مدرن سیاسی - اجتماعی و دولت - ملت در این کشور محسوب می شوند (سجادی، ۱۳۹۷).

غیریت سازی به عنوان یک فرآیند اجتماعی و فرهنگی در افغانستان، به ویژه در سال های اخیر، به موضوعی مهم و پیچیده تبدیل شده است. با توجه به تنوع قومی، مذهبی و فرهنگی در این کشور، مسئله غیریت سازی به طور گسترده ای در سیاست ها، گفتمان های اجتماعی و تعاملات روزمره مشاهده

1. dichotomy

2. stereotype

می‌شود. در افغانستان، گروه‌های مختلف قومی و مذهبی، از جمله پشتون‌ها، تاجیک‌ها، هزاره‌ها و ازبک‌ها، همواره در ساخت هویت‌های جمعی خود در تقابل با یکدیگر قرار داشته‌اند. این تفاوت‌ها نه تنها در سطح فردی، بلکه در سطح کلان اجتماعی و سیاسی به‌عنوان ابزاری برای مشروعیت‌بخشی به قدرت و نفوذ سیاسی نیز مورد استفاده قرار می‌گیرند. غیریت‌سازی در افغانستان به نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی، تبعیض و درگیری‌های قومی منجر گردیده است. گفتمان‌های سیاسی و رسانه‌ای غالب، اغلب به تقویت تفکیک‌ها و ایجاد مرزهای ذهنی میان "ما" و "آن‌ها" پرداخته‌اند، که این امر به بحران‌های اجتماعی و بی‌ثباتی سیاسی انجامیده است. پرداختن به این موضوع می‌تواند از دو جهت حائز اهمیت باشد؛ نخست اینکه غیریت‌سازی در جامعه افغانستان یکی از دلایل اصلی تعمیق شکاف‌های قومی و مذهبی به‌شمار می‌رود، با بررسی این پدیده، می‌توان راهکارهایی برای کاهش تعارضات و افزایش همبستگی اجتماعی پیدا کرد. بنابر این تحقیق حاضر می‌تواند به فهم عمیق‌تری از چالش‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی کشور کمک می‌کند. دوم این‌که نتایج این تحقیقات می‌تواند به دولت‌های مردم‌سالار و نهاد‌های مربوطه در تدوین سیاست‌هایی که به کاهش تبعیض و افزایش عدالت اجتماعی کمک می‌کنند، یاری رساند. در این مقاله سعی شده است تا به سئوالات ذیل پاسخ داده شود؛ غیریت‌سازی چیست و به لحاظ تئوریک چه فضای مفهومی و معنایی را به خود اختصاص داده است؟، عمده‌ترین تبعات و پیامدهایی ناشی از غیریت‌سازی در افغانستان شامل کدام موارد خواهد بود؟.

۲. روش تحقیق

تحقیق حاضر از نظر هدف تبیینی، از لحاظ نتیجه‌بنیادی، از منظر ماهیت داده‌ها تلفیقی، از نظر ابزار جمع‌آوری اطلاعات از نوع اسنادی و پیمایشی و همچنان از نظر واحد تحلیل غیر موردی می‌باشد. در این مقاله تحقیقی، اطلاعات اسنادی مربوط به غیریت‌سازی با توجه به واقعیت‌های آمپتیکتی جامعه افغانستان گزینش گردیده و با یک رویکرد تحلیل محتوا مورد پردازش قرار گرفته است. پاره‌ای از داده‌ها به شکل پیمایشی با ابزار پرسشنامه نیز بدست آمده است. واحد تحلیل در این تحقیق جامعه افغانستان بوده و واحد‌های مشاهده اسناد و مدارک که مرتبط با موضوع و تعدادی از پاسخگویانی می‌باشند که از بین شهروندان شهر کابل به گونه غیر احتمالی نمونه‌گیری شده است. داده‌های تحقیق در محیط نرم افزار های SPSS و Max QDA مورد پردازش قرار گرفته و خروجی‌های مورد نیاز در تهیه گزارش مقاله مورد تحلیل و تفسیر قرار گرفته است.

۳. بررسی ادبیات مطروحه در باب غیریت‌سازی

در باب غیریت‌سازی، ادبیات علمی گسترده‌ی شکل گرفته است. مرور این ادبیات می‌تواند در جهت درک و دریافت روشن‌تر و افشا سازی زوایایی مکنون این موضوع راه‌گشا باشد. بدین منظور، ادبیات علمی شکل گرفته پیرامون غیریت‌سازی در دو حوزه‌ی تجربی و نظری مورد بررسی قرار گرفته است.

۱. ۳ سوابق تجربی

غیریت‌سازی به فرآیندهایی اطلاق می‌شود که در آن گروه‌ها یا افراد به‌واسطه‌ی ویژگی‌های خاص شان از دیگران جدا و تمایز داده می‌شوند. در تاریخ جوامع گوناگون، غیریت‌سازی بیشتر به عنوان ابزاری برای تضعیف گروه‌های خاص و ایجاد نابرابری‌های اجتماعی به‌دلیل ویژگی‌های نژادی، مذهبی یا فرهنگی مورد استفاده قرار گرفته است. بدین منظور در راستای غیریت‌سازی تحقیقات زیادی انجام شده است که در این مقاله به مرتبط‌ترین و جدیدترین تحقیقات انجام شده اشاره می‌گردد.

محمد رضا آزادی نژاد و همکاران (۱۴۰۳) در تحقیقی غیریت‌سازی را در پیام‌های فرهنگی و سیاسی بلبوردهای های شهر تهران مورد تحلیل قرار داده است. در این تحقیق با انتخاب هدفمند ۲۵ نمونه طرح گرافیکی دلالت‌های معنایی و ساختار گفتمانی هریک از آنها منطبق بر مفاهیم و مؤلفه‌های نظریه گفتمان تحلیل شده است. طبق نتایج این تحقیق محورگفتمان این نهاد، "ولایت مداری بوده و مدیریت جهادی، روحانیت و تهاجم فرهنگی مفصل بندی گفتمان شهرداری تهران با خاستگاه گفتمان اصول‌گرایی را تشکیل داده‌اند" (آزادی نژاد و دیگران، ۱۴۰۳: ۱۳۳).

در تحقیقی دیگر مجتبی نوروزی و نازنین نظیفی نائینی (۱۴۰۱) به بررسی "معمای صلح پایدار در افغانستان" پرداخته‌اند. بر مبنای نتایج این تحقیق انگاره‌های ذهنی حول مفهوم قدرت سیاسی که بر پایه مفهوم قومیت بنا شده است از موانع جدی بر سر راه صلح پایدار در افغانستان به‌شمار می‌رود. به باور محققان، قدرت و منافع سیاسی در افغانستان با قومیت گره خورده است و حاکمیت مطلق یک قوم در بخش عمده‌ای از تاریخ سیاسی افغانستان

و به حاشیه راندن و غیریت سازی و دور بودن سایر گروه‌های قومی موجود در افغانستان از موانع اصلی تحقق صلح پایدار در افغانستان است. یافته‌های تحقیق بیانگر این است که یکی از خطوط هدایت کننده اصلی تنش و تنازع در افغانستان قومیت می‌باشد (نوروزی و دیگران، ۱۴۰۱: ۳۴-۱۱). محسن بذرافشان و دیگران (۱۴۰۰) تحقیقی را تحت عنوان "تحلیل گفتمانی فرهنگ سیاسی و اثر بخشی آن بر هویت یابی و غیریت سازی" انجام داده است. طبق یافته های این تحقیق بین گفتمان و فرهنگ سیاسی رابطه نزدیک وجود دارد. نشانه ها، عناصر و سازه‌های فرهنگ سیاسی در بستر گفتمان بازتولید می شود، همچنان:

تقابل و تنازع و حفظ هویت به عنوان مهمترین اصل تعریف می‌شود و هر گفتمان و فرهنگ سیاسی در تلاش است تا ضمن حفظ هویت خود در برابر گفتمان‌ها و فرهنگ های رقیب اقدام به استحاله گفتمان و فرهنگ رقیب نماید. در این شرایط برجسته سازی و حاشیه رانی به عنوان مهمترین اصل تبدیل می‌شود (بذرافشان و دیگران، ۱۴۰۰: ۴۷۵-۴۸۴).

اکرم باقری و محمد جواد غلامرضا کاشی (۱۴۰۰) در تحقیقی تحت عنوان "کثرت و غیریت در فلسفه ملا صدرا" به دنبال تبیین فلسفه سیاسی مدرن با توجه به خصلت کثرت یابنده جامعه به دو بخش کلیت باوران از یکسو و کثرت باوران و غیریت باوران از سوی دیگر با توجه نظریه "وحدت وجود" ملا صدرا است. طبق این تحقیق امکان ملاحظه کلیت سیاسی به صورت همزمان با پذیرش "فردیت" و "غیریت" به معنای مدرن آن در نظریه "وحدت وجود" ملا صدرا قابل تبیین است. در این تحقیق از الگوی هرمنوتیکال پل ریکور در کنار نظریه امانوئل لویناس کمک گرفته شده است (باقری و غلام رضا کاشی، ۱۴۰۰: ۲۰۳-۲۲۶).

کیومرث یزدان پناه و سیدجلال احمدی (۱۴۰۰) به تحقیق در مورد "جایگاه اقوام در شکل گیری ساختار سیاسی و حاکمیت افغانستان بعد از ۲۰۰۱ میلادی" پرداخته است. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که ساختار قوم مدارانه قدرت در گذشته با پشتوانه ایدئولوژی ملی گرای قومی، به تبارگرایی و قوم گرایی در میان اقوام غیر حاکم نیز دامن زده، قوم گرایی را به پدیده طبیعی و شیوع یافته در همه ارگان جامعه تبدیل کرده و موجب بحران هویت ملی در افغانستان شده است. سلطه طولانی مدت قومی سبب شده تا جامعه به وضعیتی برسد که در آن معیارها و منافع قومی تعیین کننده رفتار سیاسی افراد و گروه‌های سیاسی اجتماعی باشد. از سوی دیگر افغانستان به علت تکثر و تنوع اقوام و طوایف، موزه بزرگی از نژادها و ملل گوناگون توصیف شده است. و بر این اساس نظام سیاسی در این کشور بیشتر با زیرنظام های جمعیتی در قالب قوم و قبیله مرتبط بوده است (یزدان پناه و احمدی، ۱۴۰۰: ۳۱۱). همچنین گلاب شاه امانی و دیگران (۱۳۹۸) در تحقیق تحت عنوان "تبیین جامعه شناختی همسازی اجتماعی گروه‌های قومی در افغانستان" در یافته است که:

نبود احساس محرومیت نسبی، مشارکت اجتماعی، تعلق اجتماعی و اعتماد اجتماعی بین اقوام و گروه‌های گوناگون در ساختار سیاسی و اجتماعی افغانستان می‌تواند به شکل گیری تعاملات و ارتباطات اجتماعی بین آنها منجر شود و زمینه همسازی اجتماعی اقوام و فقدان واگرایی قومی را به همراه داشته باشد (امانی و دیگران، ۱۳۹۸: ۳۹۰).

طوبی چای ساغلام و مصطفی یاشار (۲۰۱۷) در تحقیقی زمینه های نظری و فلسفی مفاهیم غیریت و غیریت سازی و همچنین پژوهش های انجام شده در این مورد را بررسی نموده است. یافته های تحقیق نشان می دهد که فرآیند غیریت سازی بیشتر در چارچوب فلسفه مادی گرای مارکس و هگل و همچنین پست مدرنیسم مورد بحث قرار گرفته است. هگل رابطه با "دیگری" را به عنوان ابزاری برای خودشناسی و رهایی نگریسته، در حالیکه مارکس غیریت سازی را در زمینه تضاد طبقاتی و بیگانگی بررسی کرده است. با ظهور پست مدرنیسم، تفاوت دیگر به عنوان چیزی که جامعه به زور قبول کرده است، از بین رفته و ایده کثرت نژاد، قومیت، فرهنگ و جنسیت و اینکه هیچ کدام نمی‌توانند بر یکدیگر تسلط یابند، به شدت مورد دفاع قرار گرفته است. بررسی های انجام شده در خارج از کشور (ترکیه) نشان می‌دهد که این تحقیقات بیشتر بر روی دیگری سازی نژادی، نفرت مذهبی و گرایش های جنسی متمرکز شده اند. در کشور ترکیه، پژوهش های انجام شده بیشتر بر روی کردها، رومانی ها، علوی ها و افرادی با گرایش های جنسی متفاوت متمرکز است. در نتیجه، با تنوع بیشتر جوامع و درک این که این تنوع یک ثروت و مجموعه‌ای از فرصت‌ها برای خودشناسی است، گفت‌وگوهای سیاسی و اجتماعی و دیدگاه‌ها نسبت به تنوع قومی به سمت تغییرات مثبت حرکت خواهد کرد (Tuba & Yaşar : 2017: 135-154).

غیریت‌سازی به عنوان یک مفهوم کلیدی در علوم اجتماعی، روانشناسی و مطالعات فرهنگی به‌ویژه در بررسی هویت‌های اجتماعی و روابط قدرت کاربرد دارد. مباحثات تئوریک غیریت‌سازی شامل نظریه‌ها و چارچوب‌های تحلیلی است که به درک بهتر این پدیده کمک می‌کنند و به ما امکان می‌دهند تا پیامدهای غیریت‌سازی را در جامعه افغانستان تحلیل کنیم. در این مقاله سعی شده است تا مفهوم "غیریت‌سازی" در نظریات هگل و مارکس، دریدا، هابرماس، ادوارد سعید و نظریه‌گفتمان لاکلا و موف بررسی قرار گیرد.

غیریت‌سازی مفهومی است که با ایجاد یک فضای دو قطبی بین "خود" و "دیگری" تمایز می‌گذارد. اندیشه‌های هگل و مارکس به ما کمک می‌کند تا فرایند غیریت‌سازی که در آن به بازتعریف دیگری پرداخته می‌شود، را درک کنیم. هگل رابطه با دیگری را وسیله‌ای برای خودشناسی و رهایی می‌داند هنگامی که این رابطه به غیریت‌سازی منفی تبدیل می‌شود، برای فرد ابزاری برای حفظ هویت و خودمختاری‌اش می‌گردد. برای شناخت خود، آگاهی باید شی غیر از خودش را در مقابل خود قرار دهد. به محض انجام این کار، فرایند دیالکتیکی لازم برای شکل‌گیری آگاهی از طریق نفی ایجاد می‌شود (دورسون، ۲۰۰۴). در اندیشه هگل، دیالکتیک سه مرحله دارد: "خویشتمنی که به آگاهی خود نرسیده است"، "غیرخود" و "خود خودآگاه" که از مواجهه با اینها شکل می‌گیرد (هگل، ۱۹۸۶). از نظر هگل، برای اینکه او یک حقیقت باشد تا اعتقاد به اینکه یک خودآگاهی است، باید توسط خودآگاهی‌های دیگر شناخته شود. تا زمانی که وجود خود توسط خود‌های دیگر شناخته و تأیید نشود، خود نمی‌تواند به طور کامل وجود داشته باشد. "دیگری" و "خود" اجزایی هستند که در مقابل یکدیگر قرار دارند و در عین حال در صورت مخالفت به یکدیگر معنا می‌دهند (هگل، ۱۹۸۶). همانطور که دیدیم، دیگری برای آشکار شدن آگاهی در هگل مهم است، با این حال، در مارکس، "دیگری" در مفهوم طبقه پنهان است، که او از آن برای توصیف ساختار جامعه استفاده می‌کند. در مارکس، فکر کردن به انسان مستقل از جامعه غیرممکن به نظر می‌رسد. در این مرحله، مارکس "دیگری" را نیز در یک زمینه اجتماعی در نظر می‌گیرد. علاوه بر این، مارکس ساختار اقتصادی را در مبنای زندگی اجتماعی قرار داده و تأکید می‌کند که انواع فرایندهای زندگی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی توسط شیوه‌های تولید مادی تعیین می‌شود. بنابراین، غیریت‌سازی از شیوه‌های مادی تولید پدیدار می‌شود. در نظریه پست مدرنیسم؛ ایده کثرت نژاد، قومیت، فرهنگ و جنسیت به شدت مورد دفاع قرار گرفته و دیگر به عنوان چیزی که به زور قبول می‌شود، در نظر گرفته نمی‌شود، بلکه بار معنایی مثبتی به خود می‌گیرد و به ارزش مثبتی تبدیل می‌شود (باومن، ۱۳۸۴). بنابراین، طبق این نظریه عصر و درک جدیدی برای کسانی که در فرایند غیریت‌سازی به دلیل تفاوت‌ها از ساختارهای اجتماعی طرد شده بودند، آغازگر دیده است. یکی از نام‌های شناخته‌شده در نظریه پست مدرنیسم، ژاک دریدا است که مفهوم مسئولیت در قبال متفاوت، طرد شده و ساکت را با تقاضای جهانی‌گرایی بیان می‌کند.

دریدا، فیلسوف فرانسوی، به بررسی مفاهیم هویت، تفاوت و مسئولیت پرداخته است. وی اعتقاد دارد که مسئولیت در قبال "دیگری" - به معنای هر فرد یا گروهی که به دلیل ویژگی‌های خاص خود از جامعه طرد شده یا متفاوت به شمار می‌آید - امری بنیادی و غیرقابل اجتناب است. او به ویژه مفهوم "دیگری" را در متون خود مورد توجه قرار داده است. دریدا بر این باور است که هویت فردی و اجتماعی همیشه در تعامل با "دیگری" شکل می‌گیرد. این تعامل به معنای وابستگی متقابل است که در آن هر شخص باید نسبت به "دیگری" مسئولیت‌پذیر باشد. او به این نکته اشاره می‌کند که وجود "دیگری" به ما یادآوری می‌کند که هیچ فردی نمی‌تواند در انزوا زندگی کند و همواره در یک شبکه از روابط اجتماعی قرار دارد. دریدا با نقد ساختارهای اجتماعی و فرهنگی موجود، تأکید می‌کند که باید به تفاوت‌ها احترام بگذاریم و از طرد کردن دیگران پرهیز کنیم. او تأکید می‌کند که هر گونه تلاش برای تعریف هویت بر اساس معیارهای ثابت و قطعی، می‌تواند به نادیده گرفتن و طرد دیگران منجر شود. در این راستا، وی به ضرورت بازنگری در گفتمان‌های غالب اجتماعی و فرهنگی تأکید می‌کند. از این نظر، دریدا به عنوان متفکری ظاهر می‌شود که به تنوع، تفاوت و ضرورت آن اعتقاد دارد (Borradori, 2008).

یورگن هابرماس به بررسی مفهوم "دیگری" و غیریت در بستر نظریه ارتباطی و اخلاقی خود پرداخته است. او بر این باور است که غیریت نه تنها یک واقعیت اجتماعی، بلکه پدیده‌ای است که باید در چارچوب اصول اخلاقی و گفتگوی عقلانی درک شود. او به مفهوم "دیگری" به عنوان بخشی از هویت اجتماعی و فرهنگی اشاره می‌کند. وی معتقد است که دیگران، به ویژه کسانی که در موقعیت‌های حاشیه‌ای قرار دارند، نقش مهمی در شکل‌گیری هویت فردی و جمعی ایفا می‌کنند. در این راستا، هابرماس به ضرورت وجود یک جامعه مدنی اشاره می‌کند که در آن افراد بتوانند با یکدیگر در گفتگوی آزاد و عقلانی شرکت کنند و به تفاوت‌ها احترام بگذارند. هابرماس بر این باور است که گفتگو و تبادل نظر، کلید فهم و پذیرش "دیگری" است. او نظریه گفتگوی عقلانی را به عنوان ابزاری برای رسیدن به توافق و درک متقابل معرفی می‌کند. در این نظریه، افراد باید به گونه‌ای آزاد و برابر در

بحث‌ها شرکت‌کنند و تلاش نمایند تا نظرات و تجربیات یکدیگر را درک کنند. این فرآیند به کاهش غیریت و تبعیض کمک می‌کند و فضایی برای همزیستی مسالمت‌آمیز فراهم می‌آورد. به رغم تأکید هابرماس بر گفتگو و همزیستی، او همچنین به چالش‌های مدرن در این زمینه اشاره می‌کند. او نگران است که تغییرات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی می‌توانند به تقویت غیریت و نابرابری‌ها منجر شود. در این راستا، او از ضرورت ایجاد ساختارهای اجتماعی و سیاسی حمایت می‌کند که به ترویج گفتگو، درک متقابل و احترام به تفاوت‌ها کمک کنند (Borradori, 2008).

ادوارد سعید، نیز مفهومی "غیریت‌سازی" را در آثارش معرفی کرد که به فرآیند تفکیک و تمایز بین "خود" و "دیگری" اشاره دارد. این مفهوم به ویژه در کتاب معروف او با عنوان "شرق‌شناسی"^۴ مطرح می‌شود. در "شرق‌شناسی"، سعید به نقد نحوه‌ی که غرب، شرق (به ویژه جهان عرب و اسلام) را ساخته و تعریف کرده است می‌پردازد. او بیان می‌کند که غرب، شرق را به عنوان فضای مملو از فرهنگ‌های غیر متمدن و ناآگاه تعریف نموده و این تصویرسازی به دلیل منافع استعماری و سیاسی شکل گرفته است. در این راستا، غیریت‌سازی به ابزارهای استعماری تبدیل می‌شود که به مشروعیت بخشی به سلطه غربی‌ها بر سرزمین‌های شرقی کمک می‌کند. وی بر این باور است که شرق‌شناسی دانش مورد نیاز غربی‌ها برای تداوم و حفظ امپریالیسم و استعمار و ابزار استیلاي آن‌ها در کشورهای مستعمره نشین خود بوده است. آنها به شرق به مثابه ابژه دانش می‌نگریستند و در آثار خود به ویژه در قرن ۱۹ شرق و جهان اسلام را به مثابه "دیگر" بازنمود می‌کردند. آنها خود غربی را در محور نیکی و خوبی قرار می‌دادند و دیگری را در محور شرارت و بدی. به گمان سعید "شرق‌شناسی چیزی جز پنداری که اروپائیان را در مقابل غیر اروپایی بازشناسایی می‌کند" (Said, 1987: 24)، به باور سعید "اروپائیان با ایجاد هژمونی فرهنگی، دیدگاه خود برترینی خود را نسبت به غیر اروپائیان گسترش می‌دهند" (Ibid).

نظریه‌گفتمان لاکلا و موف یکی از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین نظریه‌ها در زمینه‌های علوم اجتماعی و سیاسی به ویژه در فهم و تحلیل گفتمان‌های اجتماعی و سیاسی است. این نظریه به نقد ساختارگرایی و شکل‌گیری هژمونی می‌پردازد و ابعاد مختلف روابط قدرت و هویت‌سازی اجتماعی را مورد بررسی قرار می‌دهد. طبق نظریه لاکلا و موف، گفتمان‌ها ابزارهایی هستند که با استفاده از آن‌ها می‌توان روابط قدرت و هویت‌ها را شکل داد. لاکلا و موف بر این باور اند که گفتمان‌ها نه تنها زبان را شکل می‌دهند، بلکه ساختارهای اجتماعی و قدرت را نیز ایجاد و تثبیت می‌کنند. این گفتمان‌ها می‌توانند به ایجاد "دیگری" منجر شوند. گفتمان‌ها به گروه‌ها این امکان را می‌دهند که خود را به عنوان یک "کل" تعریف کنند و در این راستا گروه‌های دیگر را به عنوان "دیگران"^۵ مشخص کنند. این فرآیند به ایجاد هژمونی‌ها و تضادهای اجتماعی کمک می‌کند. در نظریه لاکلا و موف، گفتمان به عنوان مجموعه‌ای از معانی، تصورات و نمادها تعریف می‌شود که شرایط و زمینه‌های اجتماعی خاصی را شکل می‌دهند. گفتمان‌ها به خودی خود قابل تغییر هستند و بسته به شرایط، متحول می‌شوند، لاکلا و موف معتقدند اند که انرژی اجتماعی و سیاسی به شکل مشترک و توافق محور ایجاد می‌شود. آن‌ها به جای تمرکز صرف بر تضادهای طبقات اجتماعی، بر ظرفیت‌های گفتمانی تأکید دارند که می‌تواند هژمونی‌ها و ائتلاف‌های مختلف را شکل دهد. گفتمان در نظریه لاکلا و موف عبارت است از "مجموعه‌ای از گزاره‌ها، مفاهیم و مقولاتی که در ارتباط منطقی با یکدیگر قرار دارند و در نهایت، منظومه فکری مشخصی را شکل می‌دهند که به قول و فعل پیروان اش معنا می‌دهد" (افتخاری، ۱۳۸۵: ۷۶). به عبارت دیگر، "گفتمان به مفهوم مجموعه‌ای از قواعد، ضوابط و معانی در قالب نظام ساختارمند معرفتی در یک زمینه زبانی است که بر تمام جوانب حیات اجتماعی اثر می‌گذارد و بازیگران از طریق آن جهان را درک و فهم می‌کنند" (داوودی، ۱۳۸۹: ۵۲).

با بهره‌گیری از نظریه لاکلا و موف، می‌توان گفت که هژمونی به عنوان تسلط یک گروه بر دیگر گروه‌ها تعریف می‌شود. از طریق غیریت‌سازی، یک گروه می‌تواند خود را به عنوان نماینده از ارزش‌ها و باورهای مشترک معرفی کند و گروه‌های دیگر را به عنوان "غیر" و "مخالف" نشان دهد. این فرآیند برای حفظ هژمونی و مشروعیت اجتماعی ضروری است. در نتیجه براساس نظریه گفتمان می‌توان گفت که غیریت‌سازی به عنوان یک فرآیند اجتماعی-زبانی، شامل برجسب‌زنی و نادیده گرفتن ویژگی‌های مثبت "دیگران" است. این اقدام به منظور تقویت هویت گروهی و ایجاد مرزهای اخلاقی و اجتماعی انجام می‌شود. فان دیک نظریه خود را در قالب مثلث مفهومی ارائه می‌دهد که شناخت، گفتمان و جامعه را به هم پیوند می‌دهد. فان دیک با ارائه مفهومی جدید از ایدئولوژی می‌گوید که ایدئولوژی هم کنش بین ساختارهای اجتماعی و شناخت اجتماعی است. به گمان وی:

³. Othering

⁴. Orientalism

⁵. Other

می‌توان ایدئولوژی را مبنای مشترک بازنمایی اجتماعی اعضاس یک گروه تعریف کرد. در حقیقت اعضای گروه به واسطه این طرح های مشترک است که خود را در مقابل گروه‌های دیگری شناسایی و مقوله بندی می‌کنند (Dijk, 2002: 2).

گفتمان سیاسی بر اساس ایدئولوژی و هویت بازتعریف شده، خود را از دیگری متمایز می‌سازد و سعی می‌کند با استفاده از ابزارهای برجسته سازی و حاشیه رانی به قدرت خود مشروعیت بدهد و جلوه موجبه به آن بخشد، از همین رو گفته می‌شود: "غیریت سازی مرزبندی بین خود و دیگری با استفاده از برجسته سازی نکته‌های مثبت خود و متمایز سازی آن از دیگری است" (Ibid).

۴. بررسی تبعات غیریت سازی در افغانستان

غیریت‌سازی^۶ پیامدهای متعددی دارد که می‌تواند بر ابعاد اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی تأثیر بگذارد. غیریت‌سازی می‌تواند به جدایی‌گزینی، کاهش اعتماد متقابل اجتماعی، تبعیض‌های اجتماعی و نابرابری‌های اقتصادی و تضعیف وفاق اجتماعی منجر شود. ایجاد هویت های گروهی، افزایش تنش‌ها و تعارضات اجتماعی، نارضایتی سیاسی، تحریف هویت فرهنگی از مهمترین پیامدهای غیریت سازی به شمار می‌رود. اما از آنجایی که بررسی همه‌ی پیامدهای غیریت سازی از ظرفیت این تحقیق خارج است، تنها به مهمترین پیامدهای غیریت سازی در افغانستان پرداخته می‌شود.

۴/۱ جدایی‌گزینی

غیریت سازی در افغانستان تبعات بنیان برافکن و ویرانگری از خود به جا گذاشته است که جدایی‌گزینی یکی از مهمترین نتایج آن به حساب می‌آید. مفهوم جدایی‌گزینی در اصطلاح کلی، مرتبط با تصور دوری (فاصله) وکناره گیری بین گروه های متفاوت جمعیتی است. در جامعه شناسی، جدایی صورتی کم و بیش نهادی شده از فاصله اجتماعی است که با جدا شدن در فضا ابراز می‌شود. در واقع شهرها که محصول تقسیم کار هستند، ضمن اعطای ارزش های اجتماعی، اقتصادی به مشاغل مختلف و بخصوص ویژگی های قومی- مذهبی، این تقسیم را در فضایی مسکونی نیز منعکس کرده ان. به گونه که می‌توان گفت: "زندگی شهری با جداسازی مشخص می‌شود" (محمدزاده، ۱۳۸۸) جدایی‌گزینی باعث می‌شود که شهرها نتوانند تفاوت ها را در خود هضم کنند و این امر می‌تواند پیامد هایی چون، فقر، نابرابری، شکل گیری مناطق جرم خیز و... را به دنبال داشته باشد. این مورد در افغانستان که یک جامعه چند قومی است و در آن شکاف های قومی- مذهبی به شدت تمام وجود دارد، بر زندگی شهری مردم افغانستان تأثیر گذاشته است. واقعیت ها نشان می‌دهند که بخشی از تعارضات قومی- مذهبی در افغانستان ناشی از عدم پذیرش تفاوت های فرهنگی بوده و این امر در اثر جدایی‌گزینی در شهرها و مناطق گوناگون افغانستان شدت بیشتر یافته است. نمونه های از این گونه برخورد ها را در مناطق معمولاً قومی می‌توان در واقعیت تاریخی افغانستان مشاهده نمود. تحقیق که در خصوص میزان گرایش شهروندان کابل به جدایی‌گزینی انجام شده است، نتایج آن در جدول ذیل خلاصه گردیده است.

شاخص گرایش به جدایی‌گزینی

تعداد	معتبر	۲۳۲
مقادیر گمشده	۱	
میانگین	۴۶۱۹.۳	
انحراف معیار	۸۵۴۳	
واریانس	۷۳۰	
چولگی	-۲۰۹	
کشیدگی	-۶۶۰	

⁶. Othering

همانطور که از محتویات جدول فوق معلوم می‌گردد میانگین شاخص گرایش به جدایی‌گزینی در میان شهروندان شهر کابل ۳/۴ در مقیاس (۱-۵) می‌باشد که این امر نشان می‌دهد گرایش به جدایی‌گزینی در بین شهروندان کابل از گراف بالایی برخوردار است. با توجه به آماره چولگی در این شاخص که مقدار آن (۰.۲-) می‌باشد دیده می‌شود که گرایش اکثریت شهروندان به جدایی‌گزینی بالاتر از حد میانگین به دست آمده می‌باشد.

۴/۲ کاهش اعتماد متقابل و تعمیم یافته

یکی از مهم‌ترین تأثیرات غیریت‌سازی در جامعه افغانستان کاهش اعتماد میان افراد و گروه‌های مختلف قومی، زبانی و مذهبی است. در جامعه افغانستان همواره افراد یا گروه‌ها تلاش نموده‌اند تا از سایر اقوام و مذاهب و زبان‌ها به عنوان "دیگران" یاد کنند که این امر به ایجاد ترس و سوءظن میان افراد جامعه منجر گردیده است. فرایند ایجاد سوءظن و ترس خود موجب بی‌اعتمادی در جامعه را فراهم ساخته است. تقسیم‌بندی جامعه به قطب‌ها و جهت‌گیری‌های مختلف در افغانستان نتیجه این بی‌اعتمادی است که در اثر فرایند غیریت‌سازی شکل گرفته است. این وضعیت باعث گردیده تا اعتماد میان اعضای جامعه کاهش پیدا نموده و افراد تنها به گروه خود اعتماد کنند و از تعامل با دیگران خودداری کنند. در افغانستان اعضای جامعه به خود و دیگری تقسیم‌بندی می‌شود و از دیگری تصویر یک موجود اهریمنی، غیر قابل اعتماد و خطرناک می‌سازند که در نتیجه آن امکان همکاری و تعامل میان اعضای جامعه به شدت آسیب پذیر گردیده است. استفاده از کلیشه‌ها و پیش‌داوری‌های منفی توسط یک گروه در مورد سایر گروه‌ها اغلب فرایند غیریت‌سازی را تقویت نموده که این امر منجر به کاهش اعتماد اجتماعی میان افراد جامعه گردیده است. وقتی افراد به طور مداوم با کلیشه‌های منفی در مورد یک گروه مواجه می‌شوند، چه بسا باور می‌کنند که این کلیشه‌ها صحت دارند و در نتیجه، به افراد آن گروه اعتماد نمی‌کنند. چنانچه امانی و دیگران (۱۳۹۸) در راستای همسازی و تعامل اجتماعی اقوام مختلف در شهر کابل تحقیق نموده‌اند و در تحقیق خود نشان می‌دهند که: بین همکاری و همسازی اجتماعی با اعتماد اجتماعی رابطه معنادار و مستقیم وجود دارد.

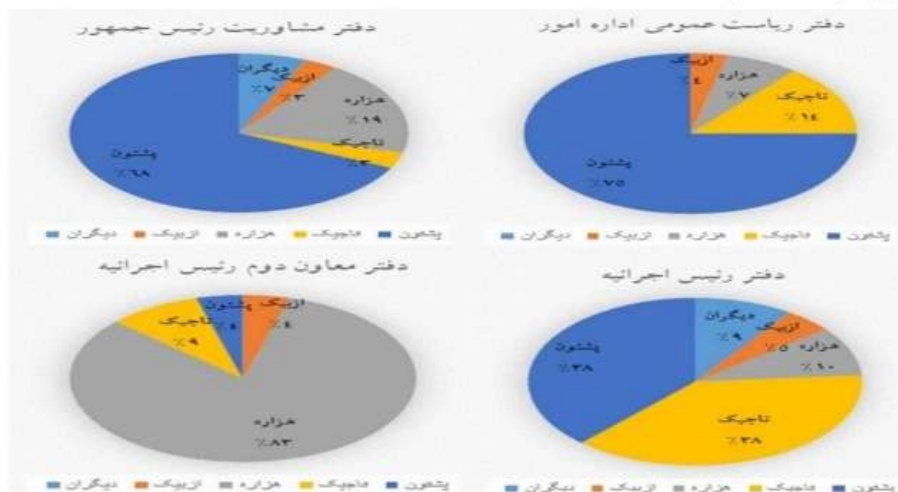
اعتماد اجتماعی

همسازی اجتماعی ۰/۰۸۳

(امانی و دیگران، ۱۳۹۸: ۴۰۷)

۴/۳ تبعیض و بی‌عدالتی اجتماعی

یکی از پیامدهای مهم دیگری غیریت‌سازی در افغانستان تبعیض و بی‌عدالتی اجتماعی است. در نتیجه فرایند غیریت‌سازی در افغانستان افراد، گروه‌ها، اقوام، مذاهب یا زبان‌های دیگر به عنوان "دیگران" یا "غیرخودی‌ها" شناخته می‌شوند، این طرز دید و نگرش منجر به تفاوت در رفتار نسبت به آنان گردیده است. تبعیض و بی‌عدالتی یکی از آن رفتارها نسبت به دیگر گروه‌ها محسوب می‌شود؛ زیرا در فرایند غیریت‌سازی همیشه "دیگران" یا غیر خودی فاقد توانایی، زشت، عقب مانده و خطرناک برای منافع گروه خودی معرفی شود و "خود" همیشه هوشیار، توانمند، و حق بجانب تلقی می‌گردد، از این رو گروه‌های حاکم و در قدرت در افغانستان همیشه سعی کرده‌اند تا با محدود کردن دسترسی به منابع و فرصت‌ها برای دیگران موقعیت و برتری خود را حفظ نمایند. زیرا باور بر این است در صورت دسترسی عادلانه و برابر همه گروه‌ها ممکن خطری برای برتری گروه خودی ایجاد شده و قدرت گروه خودی تضعیف گردد. این محدود کردن منابع در عرصه‌های گوناگون صورت گرفته است که شامل دسترسی به آموزش، امکانات صحی، مسکن، و فرصت‌های شغلی می‌گردد. در نتیجه این محدودیت‌ها تبعیض اقتصادی و اجتماعی آشکار را در افغانستان رقم زده است. گروه‌های در قدرت در افغانستان همیشه تلاش نموده‌اند تا با تصویب و اجرای سیاست‌های تبعیض‌آمیز و وضع قوانین یا مقرراتی که به طور ناعادلانه به دیگران یا غیر آسیب می‌زنند، تفکیک‌های نژادی، مذهبی، جنسیتی و قومی را تحکیم نمایند. چنانچه شاران نشان می‌دهد که ساختار قدرت در افغانستان به شدت متأثر از عنصر قومیت بوده و حتی بعد از سال ۲۰۰۱ که گروه‌ها و احزاب مختلف در قدرت سهم داشتند سعی نموده‌اند در سازمان‌های دولتی و اداره‌های مربوطه از قوم خود استفاده نمایند.



منبع: (شاران، ۱۳۹۶: ۱۰۰)

۴/۴ تضعیف وفاق اجتماعی

یکی دیگر از پیامدهای غیریت سازی در افغانستان تضعیف وفاق اجتماعی است، "وفاق اجتماعی یکی از موضوعات اساسی است که جامعه شناسان از دیرباز به آن توجه نموده است" (چلبی، ۱۳۸۵: ۱۵۰). به گمان مسعود چلبی وفاق اجتماعی:

اشتراک داوطلبانه قواعد اجتماعی مبتنی بر پیوستگی عاطفی؛ توافق نسبت به بعضی از ارزش ها و آرمان های هنجاری اساسی مشترک، توافق بر سر طرق مشترک دیدن و احساس و عمل کردن و ارتباط داشتن، رجحان های مشترک و قائل شدن برتری و الویت در حد قداست برای آنها نسبت به رجحان های تصادفی و متغیر، تا جایی که آنها از دسترسی به محاسبات فایده گرا و تناقض با رجحان های اخیر مصون بمانند و نظم نمادی یا اجتماع ارتباطی تعریف می کند (چلبی، ۱۳۸۵: ۱۵۱).

طبق این تعریف عناصر تشکیل دهنده وفاق اجتماعی عبارت اند از: نوعی توافق جمعی، مجموعه از اصول و قواعد اجتماعی، تعامل و احساس. در نتیجه می توان گفت که:

وفاق اجتماعی عبارت است از توافق جمعی بر سر مجموعه از اصول و قواعد اجتماعی که در یک میدان تعاملی اجتماعی، که خود موجد انرژی عاطفی است به وجود می آید. انرژی عاطفی همزمان نتیجه و موجد (علت و معلول) توافق اجتماعی است (چلبی، ۱۳۸۵: ۱۵۲).

وفاق اجتماعی "برای دستیابی به نظم و توسعه اجتماعی، ثبات سیاسی، اعتماد و تعاون اجتماعی امر ضروری تلقی می گردد" (چلبی، ۱۳۸۵: ۱۵۲). نظم اجتماعی نسبتاً با ثبات بر نوعی وفاق اجتماعی استوار است. در جامعه که نظم اجتماعی از طریق غیریت سازی (نظم بیرونی و سیاسی) و با پشتوانه قدرت اعمال می گردد، در چنین نظمی وفاق اجتماعی بسیار ضعیف و شکننده است. در چنین جامعه "در اعتماد اجتماعی متقابل تعمیم یافته و تعهد درونی تعمیم یافته، وابستگی عاطفی تعمیم یافته یا ضعیف است و یا وجود ندارد" (چلبی، ۱۳۸۵: ۱۵۳). وفاق اجتماعی دو مشکل بنیانی که هر نظم اجتماعی بالقوه با آن دست به گریبان است؛ یعنی پیش بینی پذیری رفتارهای اجتماعی و تعاون اجتماعی را حل می کند "با حل دو مشکل فوق و همزمان با ظهور اعتماد اجتماعی متقابل، زمینه برای همکاری اجتماعی، مشارکت اجتماعی که خود پیش شرطی برای اصلاح و توسعه اجتماعی است، فراهم می شود" (چلبی، ۱۳۸۵: ۱۵۷).

با توجه به مباحث بالا می توان گفت که غیریت سازی در افغانستان وفاق اجتماعی را تضعیف نموده و امکان هرگونه مشارکت اجتماعی، همکاری اجتماعی، تعاون اجتماعی را از بین برده است. غیریت سازی موجب گردیده است که ارزش ها و عواطف مشترک، توافق بر سر طرق مشترک دیدن و احساس و عمل کردن و ارتباط داشتن و رجحان های مشترک که بنیان هرگونه وفاق اجتماعی است در افغانستان شکل نگیرد.

در ذیل نقشه آرای قومی در انتخابات سال ۱۳۸۳ نمایش داده شده است:



نقشه فوق که آرای چهار کاندیدا از چهار قوم مختلف را در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۳ نشان می‌دهد، دیده می‌شود که به دلیل نبود هنجارها و آرمان‌های مشترک، ارزش‌ها و عواطف مشترک که از بنیان‌های وفاق اجتماعی محسوب می‌گردد، نقشه آراء کاملاً قومی است.

۴. نتیجه‌گیری

غیریت‌سازی به‌عنوان یک فرآیند اجتماعی و فرهنگی، تأثیرات عمیق و گسترده بر روابط انسانی و ساختارهای اجتماعی دارد. این پدیده با ایجاد تمایزات و خطوط جدایی میان گروه‌ها و افراد، می‌تواند منجر به افزایش تنش‌ها، کاهش اعتماد اجتماعی، و تقویت نابرابری‌های اجتماعی شود. در جوامع متکثر به لحاظ قومی، زبانی، مذهبی و چندفرهنگی، غیریت‌سازی می‌تواند چالش‌های جدی را برای همزیستی مسالمت‌آمیز و وفاق اجتماعی به وجود آورد. در این مقاله تلاش گردید تا تبعات و پیامدهای غیریت‌سازی در افغانستان با توجه به نظریات هگل، مارکس، دریدا، هابرماس، ادوارد سعید و نظریه گفتمان لاکلا و موف مورد تحلیل قرار گیرد. تا بتوانیم به درک عمیق‌تری از چالش‌های اجتماعی و فرهنگی ناشی از غیریت‌سازی در افغانستان برسیم. تبعات و پیامدهای غیریت‌سازی در افغانستان زیاد بوده که در این تحقیق به چهار پیامد اصلی آن که شامل جدایی‌گزینی، کاهش اعتماد اجتماعی، تبعیض و بی‌عدالتی اجتماعی، و تضعیف وفاق اجتماعی در جامعه افغانستان پرداخته شد:

۱. غیریت‌سازی به جدایی‌گزینی میان گروه‌های مختلف قومی و مذهبی منجر شده و حس انزوا و بیگانگی را در جامعه افغانستان تقویت کرده است. این جدایی‌گزینی نه تنها تعاملات اجتماعی را محدود کرده، بلکه به تشدید تنش‌ها و تضادها در سطح قومی، مذهبی و زبانی میان مردمان مختلف افغانستان انجامیده است.
۲. با افزایش غیریت‌سازی در افغانستان، اعتماد میان گروه‌های مختلف قومی، زبانی و مذهبی به شدت کاهش یافته است. افراد به جای همکاری و همدلی، به تمایزات خود توجه می‌کنند و این امر مانع از شکل‌گیری جامعه‌ای یکپارچه و همبسته می‌شود.
۳. غیریت‌سازی در افغانستان به تقویت نابرابری‌ها و تبعیض‌های اجتماعی منجر شده است. گروه‌های قومی و مذهبی و زبانی به‌ویژه در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی همیشه سعی کرده است با استفاده از تکنیک غیریت‌سازی دیگر گروه‌ها و اقوام را از فرصت‌های برابر محروم سازند.
۴. در نهایت، تعقیب سیاست‌های مبتنی بر غیریت‌سازی در افغانستان به تضعیف وفاق اجتماعی منجر شده و حس همبستگی و هم‌گرایی را در میان مردم تضعیف کرده است. این وضعیت به بروز بحران‌های عمیق‌تر اجتماعی و سیاسی منجر شده است و تلاش‌های صلح و توسعه را با چالش مواجه ساخته است.

در مجموع، غیریت‌سازی در افغانستان به عنوان یک مانع جدی در مسیر ایجاد جامعه‌ی عادلانه و پایدار عمل کرده است. برای مقابله با این چالش‌ها، ضروری است که به تقویت همبستگی اجتماعی، ایجاد فضاهای گفت‌وگو و ارتقای عدالت اجتماعی توجه ویژه شود. این اقدامات می‌تواند به بهبود روابط میان گروه‌ها و احیای وفاق اجتماعی کمک کند.

منابع:

- آزادی نژاد محمد رضا و دیگران (۱۴۰۳). تحلیل گفتمان بیلبرودهای شهر تهران: غیریت‌سازی در پیام فرهنگی و سیاسی، فصلنامه علمی مطالعات فرهنگ - ارتباطات، دوره ۲۵، شماره ۶۶ - شماره پیاپی ۹۸، تهران: پژوهشگاه فرهنگ هنر و ارتباطات.
- افتخاری اصغر (۱۳۸۵). شرعی سازی سیاست: چارچوبی معرفتی برای تحقق ایده سیاست اسلامی، دو فصلنامه دانش سیاسی، شماره ۴، تهران: دانشگاه امام صادق.

امانی گلاب شاه و دیگران (۱۳۹۸). تبیین جامعه شناختی همسازی اجتماعی گروه‌های قومی در افغانستان، مجله علوم اجتماعی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، دوره ۱۶، شماره ۲ - شماره پیاپی ۳۴، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.

باقری اکرم (۱۳۹۶). ساختار سیاسی افغانستان، رئیس جمهور و رئیس اجرایی. مطالعات راهبردی جهان اسلام، ۱۴۹-۱۸۲.

باقری اکرم و غلامرضا کاشی محمد جواد (۱۴۰۰). کثرت و غیریت در فلسفه ملا صدرا، فصلنامه علمی پژوهش‌های راهبردی سیاست، دوره ۱۰، شماره ۳۸، تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.

باومن زیگمونت (۱۳۸۴). اشارت‌های پست مدرنیته، حسن چاوشیان، تهران: ققنوس.

بذر افشان محسن و دیگران (۱۴۰۰). تحلیل گفتمانی فرهنگ سیاسی و اثربخشی آن بر هویت یابی و غیریت سازی، فصلنامه علمی جامعه شناسی سیاسی ایران، دوره ۴، شماره ۳ - شماره پیاپی ۱۵، تهران: انجمن علمی جامعه شناسی سیاسی ایران.

چلبی مسعود (۱۳۸۵). تحلیل اجتماعی در فضای کنش، تهران: نی.

داوودی، علی اصغر (۱۳۸۹). نظریه گفتمان و علوم سیاسی، فصلنامه مطالعات سیاسی، سال دوم، شماره ۸، آزادشهر، دانشگاه آزاد.

سجادی سید عبدالقیوم (۱۳۹۷). نقش ساختارهای قومی و شکاف‌های اجتماعی بر روندهای سیاسی افغانستان <https://www.iess.ir/fa/interview>

سلطانی سید علی اصغر (۱۳۸۴). قدرت گفتمان و زبان، تهران: نی.

شاران تیمور (۱۳۹۶). دولت شبکه‌ای: رابطه قدرت و ثروت در افغانستان پس از سال ۲۰۰۱، مترجم حسن رضایی، کابل: واژه.

محمد زاده مهین (۱۳۸۸). جدایی گزینی فضایی در شهر مشهد [پایان نامه دکترا]، مشهد: دانشگاه فردوسی.

نوروزی مجتبی و نازنین نظیفی (۱۴۰۱). شکاف‌های قومی، انگاره‌های نهادینه و معمای صلح پایدار در افغانستان، فصلنامه دولت پژوهشی ایران معاصر، دوره ۸، شماره ۴، تهران: دانشگاه جامع امام حسین.

یزدان پناه، کیومرث و احمدی سید جلال (۱۴۰۰). جایگاه اقوام در شکل‌گیری ساختار سیاسی و حاکمیت افغانستان بعد از ۲۰۰۱ میلادی، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، تهران: دانشگاه تهران.

Borradori Giovanna (2008). *Terör günlerinde felsefe: Jürgen Habermas ve Jacques Derrida ile*, İstanbul: Yapı Kredi.

Dijk Van (2002). *Ideology and Discourse; A Multidisciplinary Introduction*, London: Sage.

Hegel Georg Wilhelm Friedrich (1986). *Seçilmiş Parçalar*, (Çev.N.Bozkurt), İstanbul: Remzi Kitabevi.

Said Edward W (1978). *Orientalism*, London: Routledge & Kegan Paul.

Tuba ÇAY SAĞLAM & Mustafa Yaşar (2017). *Teoride, Pratikte ve Araştırmalarda Öteki ve Ötekileştirme*, Journal of Turkish Studies 12 (Volume 12 Issue 3), Ankara: Turkish Studies.